

## داشاد الله

### بقیه از شماره پیش

در این مسئله داخل نشدم. زیرا که فهمانیدن آن از روی حقیقت شرح و بسطی لازم دارد و گفتن آن بوجه اختصار مضر بعالم انسانیت است یعنی آنوقت مردم عوام شاید چنین گمان کنند که در کارها بجای همه چیز باید توسل و توجه بجانب جناب حق تعالی کرد و از سایر تشبثات قطع نظر نمود: و حال آنکه هرگونه تشبث و توسل در امور عین توجه بحق است «اینماتو لو فئم وجه الله» چه اگر کسی بحقیقت نظر کند بخوبی میداند که جستن اسباب و استکشاف علل امور عین توجه بمبدء فیاض است در اصلاح و اجرای آنکار، فقط در اینجا يك لطیفه نازکی است که جر آشنایان بلسان حکمت دیگری نخواهد فهمید اگر چه بیان آن لزومی ندارد اما برای آنکه بدانید کلک مانیز زبانی و بیانی دارد اشاره بآن میکنیم.

چون امور این عالم منقسم میشود بامور حقیقیه نفس الامریه که جهات وجودی در آن غلبه دارد و امور باطله سراییه که جهات عدمی در آنها غلبه دارد و بعبارة اخری منقسم میشود بشجره طیبه ثابته و شجره خبیثه مجتثه یعنی بخیر و شر و نفی و اثبات و نور و ظلمت و نواب و گناه یا عذب فرات و ملح اجاج

مسلم است که آنچه است حق تعالی بالذات بدان تعلق گرفته و در لوح محفوظ ثبت مشیت همان امور نفس الامریه حقیقیه است و اگر چه بواسطه بعضی غلطات طبیعت و شعبده های عالم کون و فساد موقتاً مانع و عایقی در آنها روی دهد عاقبت غلبه اصلیه بآنها خواهد بود و اما آن امور باطله عدمیه مجتثه هیچوقت بالذات مشیت نیستند و اگر باز وقتی از روی شعبده و شعوزه و سحر طبیعت جولانی موقتی نمایند عاقبت ذهاق و زوال یافته حکم دولت مستعجل و سرآب بقیعه خواهند داشت و اینگونه امور ابداً در لوح محفوظ ثبت نشده بلکه فقط در لوح محو و ازاله آنها ثبت است. لهذا

در هر امری که بنده میخواهد اجرا نماید باید اولاً ملاحظه نماید که جهات وجودیه خیریه غلبه دارد یا جهات عدمیه و شریه اگر جهات وجودیه خیریه غلبه دارد حکماً آن امور موافق باخواست خدا و مثبت در لوح محفوظ می باشد و اگر فوراً صورت نگیرد و عاقبتی رخ دهد عاقبت غلبه با آن خواهد بود و این امر قطعاً در ضمن انشاء الله افتاده است ، باید توکل بخدا کرده طریق خیر و صواب را اختیار نمود و در صدد انجام آنکار بر آمد که ان العاقبة للمتقين و الا اگر جهات نشر و عدم در آن غالب باشد از شمار انشاء الله خارج است و در لوح محفوظ ثبت نشده و اگر هم بظاهر صورت بگیرد صورتی است بی معنی و سرایی است بی حقیقت و نمایشی بی اصل - این است معنی اصلی گفتن انشاء الله و نگفتن آن مار و افعی چندین برابر قوت بدنی و طول عمرش از کرم ابریشم بیشتر است و منشاء آنار فائقه میباشد و هزارها از آن حیوان ضعیف کم عمر را آکل است ولی چون جهات وجودی یعنی منافع و خیرات در این یکی غلبه دارد و جهات عدمیه یعنی شرور و مضرات در آن دیگر غالب است لهذا این یکی را پس از مردن احیامی کنند و آن دیگر را با اینهمه سخت جانی اعدام مینمایند زیرا که در علم ازلی اثبات این و نفی آن گذشته است اگر معاویه بصورت بر امیرالمومنین غلبه نمود از شعبه و سحر طبیعت بود که بخواست خداوند این است که عاقبت غلبه حقیقی با حضرت امیرالمومنین شد :

زیرا خداوند غلبه اولیای خود را میخواست و در لوح محفوظ نیز غلبه اولیاء الله ثبت است نه مغلوبیت آنها حضار پس از شنیدن این کلمات حکمت آیات بر رأی بلند و فطرت ارجمند سید مزبّر آفرین بسیار نموده متفق القول گفتند ( حد همین است سخندان و زبانی را ) جناب پاشای میزبان روی بسید برهان الدین نموده گفتند : چه قدر خوب است اگر شما این سؤال و جواب امشب را بزبان پارسی رساله کوچکی بکنید تا بدهیم طبع نمایند و در ایران نشر بدهیم یا بفرستیم در اختر چاپ کنند شاید شما بدین واسطه قدری تنویر عقول و افکار ملت شده رفع خرافات از میانشان بشود و آن پیچاره مردم ساده دل شب و روز چون هیاری و سنکاری مسحور و مفتون

این الفاظ بی معنی و تحقیقات بی نتیجه نشوند و عمر عزیز خود را بخیال این موهومات بی سر و ته بهره تلف نمایند: ضعف الطالب والمطلوب.

در واقع بقول جناب سید در باب این مسئله من از دهنده جواب آنقدر تعجب نکردم که از کننده سوال اینگونه مسائل چه پرسیدن دارد؟ و نتیجه این شرح کشف چیست؟ حقیقه این مسئله بدیهی چه موقع سوال کردن است؟

و در جواب آن اینهمه لاطایل و اباحت طویلہ ضرور نیست! عجب آنکه چنین مسئله غیر مهم را اینطور اهمیت میدهند که مینویسند: این مسئله بی صعب و مستصعب است و تا کنون هیچک از علما و حکما نتوانسته اند آنرا حل نمایند: این اکمل از قفاچه ضرور؟

تحقیق مشیت و مشامت و لوح محفوظ زبر جد و لؤلؤ چه مناسبت دارد؟ سخن بدین صافی و سادگی را نباید آنهم در عقده‌های بیج بیج و صفات هیچ اندر هیچ افکند و ذهن عوام الناس بیچاره را مشوب و مغشوش نمود گویا خواننده باید تنها از فضیلت صاحب رساله خبردار شود نه از حقیقت امر، لاحول ولا قوة الا بالله قوت بمطلب نمیدهد، این زحمات اگر برای اینست که چهار نفر عامی جاهل علی العمیا سری بجنبانند و با ین مزخرفات محو و مات شوند و این اصطلاحات خالی را شنیده از دیدان بیرون بروند تسخیر احمقان به تمسخر و استهزای رندان نمی‌ارزد کاش بجای اینهمه زحمت يك مسئله علمی که مفید با خلاق یا احوال مردم باشد بیان میکردند تا هم عوام استفاده کنند هم خواص تمجید نمایند. اگر شهرت و شرف و قبول عامه و تعظیم خاصه را میخواهند چرا از طریق مستقیم پیش نمیروند و در تنویر عقول و ترقی نفوس و اصلاح اخلاق و سعادت عموم نمیکوشند که میخواهند از غیر راه پاره نظریات و موهومات مضر برای مردم زیاد کرده نفوس مردم مستضعف را حیران و سرگردان بگذارند تا آن بیچاره‌گان در این میانه کور و کر بمانند و خرسواران روزی چند خر برانند!

میکویند ما هر بی عقول و ارواح مردم هستیم اشهد کم بالله آیا از روزی که این بزرگواران پیدا شده اند و این حرفها را میزنند و کتابهای بسیار در اینخصوص نوشته اند

بواسطه این حرفها و کتابها کدام شعبه از امور ملك و ملت ترقی کرده؟ آیا صناعت پیش رفته یا زراعت ترقی نموده یا کار تجارت بالا گرفته یا بواسطه این سخنان مردم متيقظ و بيدار شده؟ نظام و قانون عدلی تاسیس کرده اند یا علوم و معارف پیشرفت نموده است؟

جز اینکه مردم جاهلتر و چشم بسته تر و ظلمانی تر شده اند و بر موهومات آنها پاره مزخرفات دیگر افزوده! ظلمات بعضها فوق بعض همه جای عالم را نور علم و معرفت فرا گرفته حتی یهودیهای اسپانیول و تاهارهای قازان ارمینیهای آماسیه، بیچاره ایرانیها را این حرفها از همه چیز باز داشته و از قافله ترقی دنیا عقب انداخته است دل خودشان را خوش کرده اند که ما اهل آخرت شده ایم: حساب آنهم با کرام الکاتبین است.

(دنیا طلبیدند و بجائی نرسیدند تا خود چه بود آخرت نا طلبیده) کسی که از ترتیب دنیوی خود عاجز بماند البته از کار آخرت بنحو اولی عاجز است، من لامعش له لامعاده، تا به بینیم معنی آخرت نیز چه چیز است اگر معنی آخرت طلبی روی از دنیا تافتن و طلبیدن منافع عمومی و حب ابنای نوع و فداکاری منافع جزئی شخصی خود در راه منفعت عامه باشد. باین معنی اهل آخرت صرف اهالی امریکا و انگلستان و بعد از آن سایر اهالی اروپا هستند و ویل للمکذبین، و اما اگر معنی آخرت فقط تحصیل منافع جزئی شخصی خود باشد و ترجیح یکذره منفعت جزئی خود بر ضرر کل کائنات و تنها بحفظ مال و جلب منافع خود اندیشیدن و اصلا از حال ابناء جنس خود بخاطر نگذرانیدن و بدیکدیگر را خواستن و از آنچه از این قبیل است و در هر مورد اغظ (بمن چه) را جزء اعظم پیشرفت خود ساختن در این صورت اهل ایران بنده خاص خدا و اصحاب آخرت هستند فطوبی لهم اگر معنی آخرت موهومات دور و دراز بافتن باشد و کسالت و جهل و تنبلی را شعار خود ساختن در اینصورت عرفای ایران خاك كفش يك جوکی هندی را نتوانند بر چید: چه در هر گوشه هندوستان يك هندوی برهمن صد برابر این نظریات را بهم میبافد و عالم وجود را هنوز رؤیای حق تعالی گمان میکند.

(کانواشد منهم قوۃ) و از گهی شریعت ما که سهل و سمجحه است اگر بنا شود در يك مسئله انشاالله انسان دچار اینهمه مشکلات لاینحل بشود هزار بار رحمت بر پدر بود او بر همن و جو کیان حشاش هندوستان !.

خلاصه جای تاسف است که علمای روحانی و عرفای سبجائی اینهمه سخن در موهوم مطلق برانند و معلوم مطلق را ندانند .

ارقانی که سلطان محمد فاتح اسلامبول را محاصره کرده بودند و هر روز لقبها در شهر یزد و روضه ها در حصارها می افکند اهلای روم بجای مدافعه اینحال هر روز جمعیت نموده با قیصر خود میرفتند در جامع ابا صرفیه که آنوقت کلیسای اعظم رومیان بود و بر سر این مسئله سخنان بسیار و مشاجرات بی شمار میراندند که آیا وقت کوفتن میخ بر بدن مبارک حضرت مسیح که بدار آویخته بود ان میخها تنها بناسوت آنحضرت خورد یا بلاهوت و ناسوتش هر دو ؟!

جمعی میگفتند بناسوت آنحضرت اصابت نمود و بمرتب لاهوت ضرر نرسید (چنانکه شیخیه میگویند : بدن اصلی حضرت سیدالشهداء مقتول و شهید نشد) و برخی میگویند که هم بناسوت کارگر گشت هم بلاهوت و باین واسطه عالم سه روز بی خدا ماند مشاجره و مباحثه ایشان بر روی این مسئله روحانی هر روز کسب شهرت میکرد و ابداً بخيال مباحثه و مهاجمه عثمانیان نبودند بلکه میگفتند : اولاً بر ما کشف این مسئله فرض عین است که اصول عقایدمان فاسد و مختل نمانده بعد از آن باید بشناسیم نایب خاصی حضرت مسیح کیست آنوقت بسایر چیزها باید پرداخت و گمان میکردند که حضرت عیسی پاپ اعظم را تایید میفرماید و عثمانیان بيك دعای پاپ بزمین فرو میروند! خلاصه روزی در این بین که همگی در ایاصوفیه جمع بودند سلطان محمد فاتح وارد شهر و سرداران ترك داخل کلیسای مزبور شده شاه بطریقها را تماماً گرفته کشته و از دغدغه ناسوت و لاهوت خلاص کردند اینک حال علمای ایران خصوص عرفا و شیخیه امروز همان نجواست فاعتبرو یا اولی الابصار . مسائل مهمه خیلی معتنی به را که اصل اساسی اسلام بانها بسته است نسیا نسیسا و مسکوت عنه گذاشته اند از هر گوشه يك عارف نیمچه بیرون میآید ، به هوای ریاست پاره عرفان - پوشیده

بقالب میزند و خود را نایب خاص امام عصر (ع) میخواند و باقی مسلمانان را کافر و ناحبی و مرتد دانسته تجویز لعن بر آنها مینماید، بلکه تبری از آنها و بغض اخوان دینی را جزء دین قرار میدهد این است نمره طیبه ای که از این سخنان بیرون آمده! تمام معلومات ایشان عبارت از همین چیزها شده و نام آنها علوم آل محمد (ص) گذارده اند (استعیذ بالله عما یفترون) عجیتر اینکه در هر علم و فنی خود را داخل میکنند و میخوانند بمریدان عامی بیچاره مشتبه نمایند که اقامه علمی را میداند و حال آنکه آن بیچاره از هیچ جا خبر ندارد! دیگر عجب آنکه آقایان مکرم جغرافیای آسمان را وجب بوجوب میدانند و جمیع کوچه ها و خانه های شهر جابلقاو جابلسا را نقشه برداشته اند ولی از جغرافیای زمین هیچ خبر ندارند حتی از شهر و دهات خودشانم مطلع نیستند! و تاریخ جان بن جان و اسامی ملائکه سموات و ارضین و هر چه دراتی واقع خواهد شد همه را خوب میدانند! اما از تاریخ ملت خودشان یا ملل عالم اقلا به گوششان چیزی نرسیده و نمیدانند علت ترقی و تنزل ملل دنیا در هر زمان چه بود! ؟

یک نفر بچه ارمنی که از مکاتیب فنی بیرون میاید اگر در مقابل او بگذارد که چقدر لسان مختلف میدانند و علوم کسب نموده بیچاره خجل خواهد شد و دیگر ادعا نخواهد کرد! فرنگیان را مذمت میکنند که طالب دنیا هستند و هیچ از معاد و آخرت خبر ندارند و حال آنکه دنیا پرستی خودشان صددر صد بیشتر است و از برای تحصیل ریاست و حب جاه و ثروت هر گونه رذالت و دنائت تن در داده اند اگر اعتقاد داشتند البته بفریب دادن مردم راضی نمیشدند!

گویا باور نمیدارند روز داوری + کاینهمه قلب و دغل در کار داور میکنند بیچاره فرنگیان داخل در نظام و آبادی عالم هستند.

اینها بعکس سعی در خرابی عالم و آدم دارند فرنگیان در راه منافع ملت و نوع خود دائماً فداکاری میکنند! اینان جز خود دیگر کسی را زنده نمیخواهند به بینند. فرنگیان دنیارا از راهش طلب میکنند اینان از بی راه فرنگیان همه محاسن دین اسلام را اتخاذ نموده اند فقط يك اسم خالی از آن باقی مانده است باکمال تاسف بعلمای مسلمانان بشارت می دهیم که تا چند سال دیگر هم اسلامیت را هم از ما خواهند

برد و ما را امت مسموخته حساب خواهند کرد علما و مشایخ و مرشدهای ما چنین گمان میکنند که این ریاست بلااستحقاق و خرسواری مفت برای ایشان دائماً خواهد بود و همیشه سلطنت لایزال خواهند کرد و اگر در اروپا و آمریکا هم مسلمانی پیدا شود میآید دست ایشان را میبوسد و تقلید ایشان را میکند: دیگر نمی دانند که جهالت دائمی خلاف عدل الهی است.

عنقریب عقلها منور و چشمها روشن و باز خواهد شد و مردم از فریب بیرون آمده این پالانها و باره‌ها را از دوش خواهند افکند و حقیقت و زلال دیانت اسلام بدون خرافاتی که بر آن افزوده اند بمیدان خواهد آمد. علوم و فنون عصریه خرافات را از گوش مردم بیرون میکنند و مردم از خیال مریدی و مرشدی منصرف میشوند و هر کس بخیال زندگی و اصلاح امور ملت و نظم مملکت خود میافتنند زیرا که این مرید و مرشد بازیها با نظام عالم منافات کلی دارد. ملل فرنگستان تا از زیر بار پاتریکها و پاپهای خود بیرون نرفتند بایندرجه ترقی نرسیدند اوقاتی که دچار خرافات و غرق تقلید روضای روحانی خود بودند هزار بار از اهالی ایران کارشان خرابتر بود. بدیهی است هر کس این حرفها را بزند بلا تامل و بدون سؤال و جواب این علمای از همه جایی خیر حکم بزند و قتل و اعدام او میکنند که ای ماعون بشریعت استحقاف نمودی. از دین برگشتی. مرتد شدی کافر هستی قتل واجب است. خونت هدر مالت مباح است. زیرا که این حرفها بدکان ما ضرر دارد چشم و گوش مردم باز میشود از زیر بار ما میروند هر چه این بیچاره داد کند و فریاد بزند که والله من خدا را یکی میدانم پیغمبر خدا و معاد و قیامت و روز جزا و حشر و نشر و ائمه انشاءشرا بهتر از شما اعتقاد دارم و میشناسم، مقصودم از این بیانات ترقی مسلمانان و بیدار شدن علمای اسلام از خواب غفلت است هیچ بخرج نخواهد رفت!

ولی چه چاره باید حرف حق را گفت و شنید و از هیچ چیز نترسید: البته نهرم خواهد داشت چنانکه گفته و آرزیش رفت و نمر کرد.

ای مومن هوشمند تو که این رساله مختصر را میخوانی خواهش دارم خوب دقت کنی و رساله رکن رابع را پیش رویت گذارده و کلاه نیم قازی خود را قاضی قرار دهی

و از روی انصاف محاکمه کنی پیش خود و به بینی که آیا از این عبارات ساده و جمله های کوتاه و معانی روشن که با کمال وضوح نوشته شده بیشتر استفاده نمودی یا از آن نغمه های طویل و قصه های دراز و حرفهای کوسه و ریش پهن که سروین و مطلع و مقطع و مبتدا و خبرش معلوم نیست؟! و آخر مطلب و مقصود در طی عبارات گم میشود و هر چه علی طولها آن عبارات فاضلانه و اصطلاحات مغلق حکیمانه را سیخوانی وجدانت بزبان حال میگوید:

«کجا بودم اکنون فتادم کجا» نهایت اینست که، بوجدانت جواب میدهی که: من عامی هستم این عبارات حکمت آمیز را نمی فهمم باید تسلیم شوم تا از اهل ایمان باشم! وجدان بیچاره ات جواب میدهد که:

ای مرد محترم کمال بی انصافی است که بچیز نفهمیده تصدیق کنی و تسلیم شوی همه چیز را گمان مکن که تو نفهمیده! آخر شاید گوینده نفهمیده باشد! وانگهی سخن و کلام برای تفهیم و تفهم است، اگر آن مرشد تو منطق و کلام الناس علی قدر عقولهم را میدانست طوری میگفت و مینوشت که همه کس بفهمد و استفاده کند! باری که فتمیم که آن رساله یا بو تخلص را نفهمیدی اینمختصر را با این وضوح عبارات که میفهمی!

ملاحظه کن و انصاف بده که با این قلت حجم صد برابر رساله آن کوشوار عرش خداست هر چه در آن رساله است روح و جوهر تمام آنها با اچوبه و اعتراضات و مطالب عدیده دیگر در این مختصر گنجیده. اگر مقصود صاحب رساله اینست که تو نفهمیده قبول کنی مقصود ما اینست که تنها تو بفهمی خواهی قبول کن و خواهی قبول مکن ما فهمیدن از تو می خواهیم نه باور کردن.

نظر بوضوح عبارات و سهولت الفاظ این رساله را تحقیر و استخفاف مکن این الفاظ سهل ممتنع را بین که عالمی معانی در یک جمله کوچک او منظوی است. و اینحجت نورانه را مشاهده نما که اثبات خود را در ضمن معانی خود مندرج دارد هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج (باید هر درختی را از میوه اش شناخت)

(پایان)